**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری(دام ظله)**

**جلسه441 – 11/ 03/ 1400 جریان استصحاب با شک تقدیری /تنبیهات /استصحاب**

**خلاصه مباحث گذشته:**

بحث در جریان استصحاب با یقین و شک تقدیری بود.

دو استدلال اصلی برای اختصاص استصحاب به یقین و شک فعلی ذکر شد؛1-ظهور ادله در فعلیت یقین وشک-2- در جایی که حکم ظاهری واصل نشده باشند اساساً قابلیت تحقق ندارند و به عبارتی قوام حکم ظاهری به وصول است.

ما در مورد استدلال دوم چندان بحث نکردیم و اشارۀ اجمالی به این مطلب کردیم که حکم چه واقعی باشد و چه ظاهری باشد متقوم به التفات به آن است و با غفلت چه حکم ظاهری و چه واقعی تحقق نخواهد داشت.

ما بجای فعلیت یقین و شک گفتیم یقین و شک باید ملتفت الیه باشد لذا بیان مرحوم صدر مبنی بر اینکه یقین و شک می تواند در اعماق نفس وجود داشته باشد گرچه فی الجمله درست است ولی صرف تحقق یقین و شک در خزانۀ نفس، برای تحقق حکم کافی نبوده و نیاز به التفات دارد چون فعلیتی که در اعماق نفس وجود داشته باشد تأثیری در قابلیت بعث و انبعاث ندارد.

# بیان آقای سید محمد سعید حکیم مبنی بر وجود حکم ظاهری و واقعی در ظرف غفلت

دلیل دومی که برای اختصاص استصحاب به یقین و شک فعلی بیان شد این بود که قوام حکم ظاهری به وصول و التفات است، آقای سید محمد سعید حکیم در المحکم فی اصول الفقه جلد5 صفحه91 در این زمینه به نکاتی اشاره نموده اند که ما نیز به آن اشارۀ اجمالی می کنیم:

فإن الوظيفة العملية الظاهرية كالتكليف الواقعي تقتضي في نفسها حركة المكلف و لو مع الغافلة عنها، و هما يشتركان في توقف فعلية تأثيرهما في الحركة على الالتفات، و المعذرية و المنجزية من آثار وصول الحكم الظاهري و الواقعي أو التقصير في الفحص عنهما، و ليستا مقومتين للحكم الظاهري بنحو لا يترتب مضمونه بدونهما.

و بعبارة اخرى: لا وجه للفرق بين الحكم الواقعي و الوظيفة الظاهرية بإمكان ثبوت الحكم الواقعي مع الغافلة عنه، و امتناع ثبوت الوظيفة الظاهرية معها، بل الظاهر اشتراكهما في تبعيتهما لفعلية موضوعهما و لو مع الغافلة عنهما حكما أو موضوعا، تبعا لإطلاق دليلهما، و فرارا من محذور التصويب.

ایشان ادعا می فرماید که حکم ظاهری و واقعی هر دو در ظرف غفلت موجود بوده و قوام هیچیک به وصول نیست؛ شبیه این این مطلب در کلمات مرحوم صدر نیز وجود دارد؛ تعبیر اقای حکیم اقتضای فی نفسه برای تحریک است ولی تعبیر آقای صدر صلاحیت تلکیف برای باعثیت است؛ این دو بزرگوار می فرمایند همین مقدار که اقتضای فی نفسه برای تحرک یا صلاحیت باعثیت داشته باشد برای تحقق تکلیف کفایت می کند و این اقتضای فی نفسه و صلاحیت باعثیت در حالت غفلت نیز وجود دارد و همین مقدار برای تحقق حکم کافیست؛ ایشان صلاحیت باعثیت را این گونه معنا می کنند که لو التفت المکلف لتحرک الی الامتثال ولی این برای من نامفهوم است که حرکت عند الالتفات چگونه در ظرف غفلت اقتضای حرکت ایجاد کند؛ این اقتضا یعنی چه؟ این تعبیری که اقای صدر می فرماید معنایش این است که تحرک عبد، که علت غایی تحریک مولا است در تنها ظرف وصول است نه در ظرف عدم وصول و در ظرف غفلت امکان تحریک نیست و با غفلت هیچگونه تحرکی متصور نیست لذا من نفهمیدم این دو بزرگوار چگونه چنین ادعایی می کنند.

## اشاره ای به تفکیک فعلیت و فاعلیت در کلام مرحوم صدر

نکته ای در کلام مرحوم صدر و قبل از ایشان مرحوم آقا ضیا و شاید دیگران است که عبارتست از تفکیک بین فعلیت و فاعلیت؛ این بزرگواران می فرمایند فعلیت تکلیف، حتی در ظرف غفلت و عدم علم نیز وجود دارد ولی فاعلیتش متوقف بر التفات و امثال آن است؛ من نفهمیدم اصلا تکلیف غیر از فاعلیت که همان محرکیت بالفعل است، چه حقیقتی دارد؛ چون حقیقت تکلیف همان محرکیت بالفعل به سمت امتثال است که اگر عبد ممتثل باشد به امتثال فعلی می انجامد ولی وقتی مسأله بگونه ای است که اگر هم عبد ممتثل باشد باز هم به دلیل غفلتش نتوان او را تحریک کرد و تحریکش به امتثال نمی انجامد چگونه می توان گفت تکلیف فعلی است.

## بازگشت وجوب تکلیفی به وجوب وضعی در کلام مرحوم خوئی

بله اگر همانند مرحوم خوئی واجب تکلیفی را به واجب وضعی برگردانیم به این که حقیقت امر تکلیفی، به ذمه آمدن امر به عهدۀ مکلف است، می توان وجود تکلیف در ظرف غفلت را نیز تصور کرد و همان خواصی که بر ذمه آمدن دارد مصحح این وجوب وضعی است؛ و لکن مشکل این است که ظاهر اوامر تکلیفی، بعث و داعویت بالفعل است نه به ذمه آمدن و این ظهور حالت غفلت را شامل نمی شود.

## بررسی استدلالات آقای حکیم بر تحقق حکم در ظرف غفلت

اقای حکیم برای اثبات شمول حکم نسبت به غافل به نکات متعددی اشاره می کنند:

بل الظاهر اشتراكهما في تبعيتهما لفعلية موضوعهما و لو مع الغافلة عنهما حكما أو موضوعا، تبعا لإطلاق دليلهما، و فرارا من محذور التصويب‏.

نکتۀ اول:

ایشان می گوید اولاً اقتضای اطلاق ادلۀ احکام این است که در ظرف غفلت نیز وجود داشته باشند جون این ادله بیانگر فعلیت حکم به تبع فعلیت موضوع است لذا با فعلیت موضوع حکم نیز فعلی می شود ولو مکلف از آن غافل باشد.

این استدلال ناتمام است چون ظهور تکلیف در باعثیت است و در ظرف غفلت این باعثیت وجود ندارد پس ولو موضوع ادلۀ احکام قیدی ندارد ولی ظهور ادله در محرکیت در کنار حکم عقل به عدم امکان تحریک در ظرف غفلت از موضوع یا حکم، قرینه و مقید این اطلاق بدوی خواهد بود.

نکتۀ دوم:

دلیل دوم ایشان بطلان تصویب است؛ ایشان می فرمایند اگر در ظرف غفلت حکم فعلی نشود به محذور تصویب دچار می شویم.

در مورد محذور تصویب بحث مفصلی وجود دارد که آیا مشکل عقلی دارد و اشکال دوری که مطرح می شود درست است یا نه و یا این که اشکال عقلی نداشته و مخالف اجماع است و این اجماعی که در کلمات آقایان ادعا شده واقعیت دارد یا نه؟

اجمالاً به این نکته اشاره کنم که این مطلب نه مشکل عقلی دارد و نه چنین اجماعی واقعیت دارد و بحث تصویب به آن شکلی که در کلمات متاخرین مطرح است در کلمات قدما مانند شیخ طوسی مطرح نبوده و بحث شیخ طوسی در عده قدری متفاوت است که باید در جای خودش بحث شود.

نکتۀ سوم:

ایشان برای شمول حکم ظاهری نسبت به غافل، به این مطلب استشهاد می کنند که اگر شخصی از حکم واقعی فحص کامل کرده باشد و آن را نیافته باشد ولی از حکم ظاهری فحص نکرده باشد معذور نبوده و در صورت مخالفت با واقع معاقب است و علت این مطلب این است که حکم ظاهری در حق او وجود داشته است.

در پاسخ به این استشهاد باید گفت با صرف نظر از این که احکام ظاهری عقاب دارند یا ندارند و نحوه عقاب آوری شان چگونه است \_چون بهر حال می توان به نحوی مشکلش را حل کرد\_ تکلیف واقعی یا برای تحریک است و یا برای اتمام حجت است پس لازم نیست حتما علت غایی تکلیف، تحریک باشد لذا تکلیف عصات با علم به عاصی بودنشان، برای تحریک ایشان نیست بلکه برای اتمام حجت است؛ حال با در نظر گرفتن این مقدمه می توان گفت برای اتمام حجت همین که حکمی در معرض وصول باشد کافی بوده و لازم نیست به شکل فعلی در دسترس مکلف باشد بلکه اگر به نحوی باشد که لو فحص المکلف لظفر علیه برای اتمام حجت کافیست؛ البته این فحص در شبهات حکمیه لازم است ولی در شبهات موضوعیه با ادله خاصی که دارد فحص شرط نبوده و وصول بالفعل برای فعلیت تلکیف لازم است اما در شبهات حکمیه همین مقدار که در معرض وصول باشد برای فعلیت تکلیف کافی بوده در مثال آقای حکیم علت عقاب آوری حکم ظاهری مورد نظر، همین است که حکم ظاهری در معرض وصول بوده ولی مکلف از آن فحص نکرده و به مخالفت با واقع دچار شده است. بنابراین اگر همین حکم ظاهری به گونه ای باشد که اگر هم فحص می کرد به آن دسترسی پیدا نمی کرد دلیلی نداریم که معاقب باشد؛ البته بحث عقاب تجری بحث دیگری است ولی عقاب معصیت وجود ندارد.

خلاصه این که ما می گوئیم حکم ظاهری اگر بگونه ای باشد که اگر فحص کند به آن می رسد برای اتمام حجت و فعلیت تکلیف کافی می باشد.

نکتۀ چهارم:

آقای حکیم در ادامه برای اثبات شمول حکم ظاهری نسبت به غافل، به صحیحۀ ثانیه زراره[[1]](#footnote-1) استشهاد می کنند؛ ایشان می فرمایند در صحیحۀ ثانیه زراره سئوال این است که اگر شخصی پیش از نماز، شک در عروض نجاست بر لباس کرد سپس نماز خواند، و بعد از نماز با نجاست مواجه شد؛ اقای حکیم می خواهد بفرماید لعل این روایت می خواهد استصحاب حین نماز را مصحح نماز قرار دهد در حالی که این شخص در حین نماز کبرای استصحاب را نمی دانسته و به او واصل نشده بوده و همین مطلب کاشف از این است که شخص غافل و کسی که حکم ظاهری به او واصل نشده نیز مکلف به آن حکم ظاهری است؛ البته در خصوص این مثال نسبت به یقین و شک توجه فعلی دارد و از این جهت با بحث شک تقدیری متفاوت است ولی بهر حال نسبت به کبرای استصحاب آگاهی نداشته و در عین حال امام علیه السلام این کبری را در حق او جاری دانسته است و بضمیمۀ اجزاء حکم ظاهری از از واقع، نماز او که در نجاست خوانده شده بوده را تصحیح می کند.

این استشهاد آقای حکیم نیز محل مناقشه است چون اولا در مورد این صحیحه بحثی وجود دارد که استصحاب ذکر شده توسط امام علیه السلام استصحاب بعد از عمل است یا استصحاب حین عمل؛ آقای صدر آن را استصحاب بعد از عمل دانستند و حاج اقای والد نیز تمایل به همین مطلب داشتند لذا استصحاب جاری شده در حق شخص استصحاب بعد از نماز است و بعد از نماز نسبت به کبرای استصحاب آگاهی دارد لذا این مثال شاهدی بر مدعای آقای حکیم نخواهد بود.

ثانیا بر فرض که صحیحۀ ثانیه، ظهور در این داشته باشد که استصحاب ذکر شده توسط امام علیه السلام، استصحاب حین عمل است ولی این ظهور کافی نبوده و آقای حکیم نیاز به نص دارند چرا که این ظهور در مقابل ظهور ادلۀ استصحاب در محرکیت و باعتیت، محکوم بوده و نتیجۀ بحث این می شود که با توجه به ظهور ادلۀ استصحاب در این که در مقام تحریک و باعثیت است، ظهور صحیحۀ ثانیه زراره در این که مراد از استصحاب، استصحاب حین عمل است محکوم شده و حمل می شود بر استصحاب بعد از عمل چون فرض این است که شخص قبل از عمل نسبت به استصحاب غفلت داشته و قابلیت تحریک نداشته است و بالتبع نمی تواند مشمول ادلۀ استصحاب باشد.

### وجود یا عدم وجود یقین و شک در خزانۀ نفس

در بحث ثمرۀ نزاع در شک تقدیری، دو صورت در کلام مرحوم صدر ذکر شد؛ صورت اول این بود که شخص از همان ابتدا غافل بوده و وارد نماز شده و صورت دوم این بود که از ابتدا غافل نبوده بلکه ابتدا شک کرده و سپس غافل شده و بعد وارد نمار شده است؛ مرحوم صدر فرمودند در صورت دوم که ابتدا شخص شک کرده و سپس غافل شده، در واقع شک زائل نشده بلکه در اعماق نفس موجود بوده و در خزانۀ نفس وجود فعلی دارد؛ بنابراین اگر فعلیت شک را هم معتبر بدانیم در صورت دوم فعلیت شک موجود است و اشکالی از این جهت وجود ندارد بخلاف صورت اول که اصلا شکی حاصل نشده تا بگوئیم در خزانه نفس موجود است.[[2]](#footnote-2)

آقای حکیم به برخی از قطعه های کلام مرحوم صدر اشکالاتی بیان نموده و در اینجا نیز دو اشکال به فرمایش مرحوم صدر مطرح می کنند.

یک اشکال این است که یقین و شک صرفا در افق ذهن است لذا معنا ندارد بگوئیم با وجود غفلت در ذهن، هنوز یقین و شک بالفعل وجود دارد.[[3]](#footnote-3)

به نظر می رسد این اشکال وارد نباشد چون ذهن لایه های مختلفی دارد مثلا می گوئیم «فلان مطلب را می دانستم ولی یادم رفته بود» پس ممکن است ما چیزی را بدانیم و علم به آن در لایه های پنهان ذهنمان موجود باشد ولی نسبت به آن نسیان عارض شود؛ در چنین مواردی می گوئیم «می دانستم ولی یادم رفته بود و دوباره متوجه شدم که قبلا می دانستم» یعنی این طور نیست که آگاهی فعلی، صفت نفسانی جدید باشد بلکه همان یقین و شک سابق است که دوباره به لایۀ آشکار ذهن می آید و خصوصا این وحدت در مورد یقین واضح تر از شک است؛ البته سابقا گفتیم که گاهی ممکن است غفلت اینقدر شدید باشد که یقین دیگر از بین رفته حساب می شود ولی این حالت خلاف فرض است چون فرض این است که با التفات دوباره آن حالت بر می گردد و این یعنی غفلتش اینقدر شدید نبوده که یقین را بکلی زائل کند لذا به نظر می رسد در شک تقدیری یعنی شکی که عند الالتفات فعلیت می یابد حق با شهید صدر است و آن شک در اعماق نفس وجود فعلی دارد.

### اتحاد شک موجود قبل از غفلت با شک موجود در خزانۀ نفس یا عدم اتحاد آن

اشکال دیگر آقای حکیم این است که فرض کنید که شک وجود دارد ولی مغفول عنه است، شکی که اینجا دارد شک نسبت به طهارت قبل از نماز است ولی نسبت به طهارت حین ورود به نماز شکی ندارد و اثر هم برای طهارت حین صلات است و این طهارت از اول مشکوک نبوده تا شک کنونی با آن اتحاد داشته باشد.[[4]](#footnote-4)

به نظر می رسد این اشکال نیز وارد نباشد چون اگر کسی شک در طهارت لباسش داشته باشد و این شکش تا حین ورود به نماز ادامه داشته باشد، این شک ادامۀ همان شک سابق تلقی شده و کسی نمی گوید این شک جدید است پس تغایر زمانی متعلق شک باعث نمی شود خود شک متعدد شود لذا در همین قاعده استصحاب هم می گوئیم من قبلا یقین داشتم حالا شک کردم؛ این اتحاد به اعتبار این است که تغایر زمانی در نزد عرف الغا می شود لذا می گوید نسبت به همان چیزی که یقین داشتم شک کردم در صورتی که اگر زمان را الغا نکنیم اگر شک استمرار هم داشته باشد حدوثش مربوط به حدوث طهارت و بقایش مربوط به بقای طهارت است ولی این باعث نمی شود این شک دو تا شود.

در بحث جریان قاعدۀ فراغ گفته شد موضوع قاعدۀ فراغ شک حادث بعد از عمل است؛ به تناسب، این شبهه را مطرح کردیم که اگر مکلف ابتدا شک کرده سپس غافل شده و نماز خوانده و بعد از نماز شک کرده، این شک، شک حادث بعد از عمل است و می تواند مجرای فراغ باشد؛ در پاسخ به این شبهه گفتیم آقای صدر می فرماید حتی با فرض این که با غفلت شک به کلی زائل شود و حتی در اعماق نفس هم موجود نباشد باز هم عرفا شک بعد از عمل همان شک قبل از عمل تلقی می شود چون عرف اعادۀ معدوم را محال نمی داند بنابراین قاعدۀ فراغ در اینجا موضوع ندارد.

آقای حکیم اشکال می کنند که که این ها دو شک اند ولی به نظر می رسد فرمایشات اقای صدر درست است و این شک همان شک است چون عرف تغایر زمانی را ملحوظ نمی داند؛ البته در اینجا حتی با لحاظ زمان نیز تغایری ندارند چون متعلق شک قبل از عمل و بعد از عمل در یک زمان است چون متعلق شک وجود طهارت حین الصلاه است؛ حال اگر شک را در افق نفس باقی بدانیم که اساسا به بحث اعاده معدوم هم نیاز نیست چون حقیقتا این معدوم نشده تا اعاده شود علاوه بر این که ما گفتیم در قاعده فراغ طبیعت و سنخ شک باید حادث بعد العمل باشد نه فرد شک که در این صورت بحث از جریان فراغ دیگر به این بحثها وابسته نیست؛ مرحوم حاج اقا مرتضی حائری نیز در مبانی الاحکام[[5]](#footnote-5) به این مطلب اشاره کردند لذا به نظر می رسد فرمایشات اقای صدر از این جهت تمام است.

به نظر می رسد این بحث دیگر نکته خاصی ندارد و در جلسات آینده به بحث بعد خواهیم پرداخت.

1. **وسائل الشيعة ؛ ج‏3 ؛ ص466** [↑](#footnote-ref-1)
2. مباحث الأصول، ج‏5، ص: 292 و 293 [↑](#footnote-ref-2)
3. المحكم في أصول الفقه، ج‏5، ص: 94 [↑](#footnote-ref-3)
4. المحكم في أصول الفقه، ج‏5، ص: 94 [↑](#footnote-ref-4)
5. مبانى الأحكام في أصول شرائع الإسلام، ج‏3، ص: 85 [↑](#footnote-ref-5)